

درباب تاریخ اسلام و سیره نبوی

عباس زریاب خویی

استاد زنده‌یاد دکتر عباس زریاب خویی، اندکی پیش از فقدان اسفانگیز خویش، تقاضای نگارنده را با لطف و محبت همیشگی اجابت فرمودند و مجموعه دروس ضبط شده خود را که تحت عنوان «تاریخ اسلام» طی سالهای ۱۳۴۹-۵۰ در حسینیه ارشاد تهران ایراد کرده بودند، شامل ۲۳ نوار کاست، به این جانب سپردند. استاد تأکید کردند که دروس مذکور در ۲۵ جلسه القاء شده است و وعده دادند که دو نوار واپسین این مجموعه را بیابند. قرار بر این بود که دروس مذکور تحت نظر آن بزرگوار به طبع رسد، اما افسوس که دست اجل فرود آمد و جامعه علم و فرهنگ ایران زمین را از وجود نازنین آن نادره دوران و گوهر بی‌مانند محروم کرد:

الْمَوْتُ نَقَادٌ عَلَى كَفِّهِ جَوَاهِرٌ يَخْتَارُ مِنْهَا الْجِيَادُ

اندکی پس از فقدان استاد بزرگوار، فرزند برومند ایشان آقای حسین زریاب دو نوار باقی مانده را برای پی‌گیری قصد و هدف معهود به این جانب سپردند. باید گفت که دروس مذکور، گرچه تحت عنوان «تاریخ اسلام» ایراد شده، اما فقط شامل سیره نبوی (ص) است، آن هم تا فتح مکه و اکنون بر من

روشن نیست که آیا فقط قصد توضیح و تبیین سیره رسول خدا (ص) در میان بوده یا بحث به حوادث دوره پس از وفات آن حضرت نیز ادامه می‌یافته است. به هر حال یقین است که دروس مذکور با کمال تأسف در همین شمار معدود متوقف مانده است. گرچه مجموعه مذکور تقریباً برای نشر آماده شده است و به فضل خداوند پس از کسب اجازت از خانواده معظم استاد به طبع خواهد رسید، مناسب و مغتنم دید، جلسه نخست از آن مجموعه را که عیناً از گفتار استاد کتابت شده است، در آستانه سالگرد فقدان استاد بزرگوار و به یاد آن اسوه خوبان برای استفاده اهل تحقیق عرضه بدارد. خداوند متعال خاک آن بزرگ را از آب رحمت بی‌کران خویش سیراب فرماید.

علی بهرامیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاخْلُ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي

وظیفه خطیری به عهده بنده محول شده است و آن عبارت است از بحث در تاریخ اسلام و به‌ویژه سیره حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم. پیش از آنکه اصل مطلب، یعنی تاریخ اسلام و ظهور دین مبین اسلام و زندگی حضرت رسول اکرم، مورد بحث من قرار گیرد، لازم است مقدماتی را خدمت شنوندگان محترم عرضه بدارم. حوادثی که در عالم اتفاق می‌افتد بر دو دسته است. قسمت اعظم این حوادث، شاید صدی نود و نه و شاید با نسبتی بیش از این، یعنی نهصد و نود و نه در هزار «حوادث تاریخی» هستند؛ مقصودم از «حوادث تاریخی»، حوادثی است که در چارچوب زمان و مکان اتفاق می‌افتد و جریان حوادث بر طبق سیر قوانین طبیعت و قوانین علت و معلول پیش می‌رود و روی می‌دهد. کسانی که درباره تفسیر حوادث تاریخی بحث کرده‌اند و کوشیده‌اند فلسفه‌ای برای تاریخ بیابند، درباره همین‌گونه حوادث سخن گفته‌اند. می‌دانیم که عده‌ای سیر حوادث تاریخی را معلول وضع جغرافیایی آن حادثه می‌دانند، بعضی محیط جغرافیایی و

اجتماعی را با هم در تکوین حوادث تاریخی مؤثر دانسته‌اند؛ برخی فقط علل مادی و اقتصادی را در این باره در نظر گرفته‌اند. برخی دیگر، در حرکتها و نهضتهای بزرگ، بیشتر امور معنوی را مؤثر می‌دانند. همه این تفسیرها و توجیه‌ها مربوط به حوادث تاریخی است، یعنی حوادثی که بر طبق جریان طبیعی، یا علت و معلول - اگر آن را در تاریخ مؤثر بدانیم - یا بر طبق اراده آزاد و اختیار انسان اتفاق افتاده است. حوادث دیگری هم به ندرت در عالم روی داده است که می‌توانیم آنها را حوادث دینی و تاریخی نام بدهیم؛ حوادثی که از لحاظ پایه و بنیاد تاریخی است، ولی از لحاظ شکل و صورت و از لحاظ مسیری که در آن اتفاق افتاده است، امری الهی و دینی است. این‌گونه رویدادها در تاریخ بشر بسیار اندک است و برای اینکه توضیح بیشتری بدهم، عرض می‌کنم که این حوادث دینی نیز پایه طبیعی دارد؛ بزرگان، در حکمت قدیم نکته‌ای می‌گفتند - و البته نظریات مختلف بود - درباره نفس و روح انسان که این روح از کجاست و چیست؟ آیا مادی است یا غیر مادی؟ اگر این نفس غیر مادی است چگونه به این بدن جسمانی تعلق پیدا کرده است؟ بزرگان حکمت قدیم به نظریه‌ای رسیده بودند که از نظر تطبیق با دین مبین اسلام و آیات قرآن بسیار جالب توجه است و آن این بود که نفس انسانی از لحاظ حدوث و پیدایش مادی و جسمانی است، ولی از لحاظ بقا، روحانی و معنوی. به این معنا که برای به وجود آمدن یک «نفس» باید مقدمات طبیعی آن فراهم شود: ازدواج، تکوین نطفه و مراحلی که جنین باید بپیماید تا مرحله‌ای که به دنیا بیاید؛ ولی پس از آنکه این جنین به مرحله‌ای از تکامل رسید، از جانب خداوند و از ملأ‌اعلی و از عالم ملکوت، در این موجودی که بر طبق قوانین طبیعی به وجود آمده است، نفس پدید می‌آید. پس از سیر طبیعی در آن دنیا، به نقطه‌ای می‌رسد که از مبدأ اعلی، روح به او افاضه می‌شود: یک روح غیر مادی؛ این روح غیر مادی در جریان تکوین انسان و تطور او به مراحل بالاتر با او همراه است، آیه شریفه معروفی هم که درباره خلق انسان است، مراحل نخست را شرح می‌دهد، بعد می‌فرماید: «ثم أنشأناه خلقاً آخر» یعنی آفرینش دیگری نه از نوع عالم ماده [به او افاضه می‌شود]. منظورم از این مقدمه، توجیه حوادث دینی تاریخی بود که تاریخی محض نیستند. ادیان عالیة بشری از لحاظ آنچه در آن دنیا اتفاق افتاده است، باید مبدأ طبیعی داشته باشند، مثل انسان. باید جریان طبیعی، انسانی باشد: مانند انسانهای دیگر متولد بشود و رشد کند: «بیشی فی الآفاق» در کوچه و بازار راه برود و همه نیازها و خواسته‌های یک انسان عادی را داشته باشد، ولی در جریان

این تحول به مرحله‌ای می‌رسد که همان «ثم أنشأناه خلقاً آخر» است، یعنی آفرینش دیگری، طور دیگری به وجود می‌آید. در این مرحله از صورت طبیعی خارج می‌شود و به جایی می‌رسد که باید از مبدأ اعلیٰ «أمری» به او القاء شود و این امری است بسیار بالاتر از امور این جهانی و دنیوی. همه حوادث دینی - تاریخی، در مقابل حوادث تاریخی، از این قبیل است.

برای تحقیق در تاریخ حضرت رسول (ص)، نیاز داریم به درک و آگاهی از آن زمینه طبیعی که در آن شخص پیغمبر اسلام به وجود آمده است. باید در نظر گرفت که این مسائل امور طبیعی است، یعنی پدرش، مادرش، نسلش، شهری که در آن زندگی می‌کرده و اجتماعی که در آن می‌گذرانده، عقاید مردم معاصر او و طرز معیشت آنها، باید همه اینها را به عنوان زمینه‌های طبیعی در نظر بیاوریم. بعد از این زمینه‌های طبیعی تطور پیدا می‌کند، می‌رسد به مرحله وحی که از مبدأ اعلیٰ به او «آفرینش دیگری» القاء می‌شود. از اینجا به بعد، حوادثی اتفاق می‌افتد که نیمی تاریخی است و نیمی دیگر غیر تاریخی، یعنی فوق تاریخ است. تاریخ در چارچوب زمان و مکان است، ولی آن بخش غیر تاریخی، بالاتر از زمان و مکان است؛ پس تاریخی نیست و امری است معنوی و الهی زیرا، هم‌چنانکه عرض کردم، همه کسانی که می‌خواستند سیر حوادث تاریخی را با نظریه‌ای توجیه کنند، علت پیدایش وقایع و حقایق وقایع تاریخی را وضع جغرافیایی و محیط مکانی، برخی دیگر محیط زمانی، برخی علت مادی و اقتصادی و برخی هم علت معنوی را ذکر کردند؛ برخی، شخصیتها را در تاریخ مؤثر دانسته‌اند و به نظر برخی دیگر «جبر علی تاریخی» در حوادث تاریخ مؤثر بوده است. همه این توجیها برای حوادث تاریخی، نه به تنهایی و نه در مجموع نمی‌تواند وقوع یک حادثه دینی و سبب انتشار فوق‌العاده آن و علت فداکاری مردم در راه بسط و انتشار آن و سبب تطور آن را شرح و توضیح دهد. پای همه این توجیها در این باره لنگ است. ما می‌توانیم وضع اقتصادی، اجتماعی، وضع جغرافیایی، محیط نژادی و همه امور متعلق به یک مسئله طبیعی را در زمان رسول اکرم در نظر بیاوریم و توجیه کنیم تا چهل سالگی حضرت. اما از لحاظ خود تاریخ، ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم بگوییم «وحی الهی» در چه زمانی و چه روزی و در چه ساعتی و در چه مکانی، بر او نازل شده است. البته به طور دقیق روشن نیست و بعد به این موضوع اشاره خواهیم کرد. در واقع، چهل سال پیش از بعثت، در زندگی حضرت رسول (ص) را شاید بتوانیم از لحاظ تاریخی با توجیهای که مدعیان فلسفه تاریخ کرده‌اند، بررسی کنیم، اما هرگز

نمی‌شود و نمی‌توان برای این موضوع علّتی مادی پیدا کرد: در نقطه‌ای دور دست از عالم و چنانکه در قرآن آمده «وَادِّغِر ذِي زُرْعٍ»، در یک بیابان بایر، دور از کشاورزی، در نقطه متروک عالم که اساساً نویسندگان دنیای قدیم، بسیار به ندرت از آن سخن گفته‌اند، و وقتی که مورخان قصد کردند تاریخ عرب و عربستان پیش از اسلام را از نوشته‌های معاصر آن عهد، یونانی و لاتینی، بررسی کنند، به جایی نرسیدند، زیرا آن قدر بی‌اهمیت بوده که نویسندگان بزرگی مثل استرابون و نظایر او، بسیار به اجمال از عربستان سخن گفته‌اند و اگر هم از عربستان سخنی به میان آورده‌اند، از Arabia Felix - به قول خودشان - یعنی عربستان خوشبخت بوده است یا از ین یا عربستان جنوبی که آباد و حاصلخیز بود؛ از حجاز و از آن حاشیه باریکی که میان دریای احمر و آن کوهها واقع است، خبری نیست. استرابون از شهر مکه سخنی به میان نیاورده و مورخان یونانی دیگر هم چیزی نگفته‌اند، چون بسیار بی‌اهمیت بوده است. بنابراین، توجیه این مسئله که از یک نقطه بی‌اهمیت در عالم چگونه امری معنوی برپا می‌شود که اولاً همه این قبایل بیابانگرد را متحد و یکپارچه سازد - که پس ازین درباره آن سخن خواهیم گفت - و پس از اتحاد این قبایل، چنان قدرت منفجرکننده‌ای داشته باشد که از سرحدات آن بیابان گرم و خشک بیرون رود و ممالک متمدن مجاور خود را که از نظر سطح فرهنگی و تمدنی بسیار بالاتر از اینها بوده‌اند، در هم بریزد، تا اینجا هم از نظر مادی پذیرفتنی است و در تاریخ نظایری داشته است [مثلاً] در اعماق آسیای مرکزی رهبری به نام توجین یا چنگیزخان پیدا شده که همه قبایل وحشی اطراف را متحد کرده و به ممالک متمدن مجاور خودش در آن زمان، حمله برده و بزرگترین امپراتوری دنیا را تأسیس کرده است، چین و هند و ایران را تسخیر کرده، ولی خیلی زود این اتحاد از هم گسیخته، چون یک قدرت مادی بوده است. قدرت مادی هر اندازه که توسعه پیدا کرده، انرژی خود را از دست داده تا رسیده به جایی که دیگر کاملاً از قدرت و قوت افتاده و بعد هم از داخل خود، در هم ریخته و از میان رفته است. هم چنین نظیری هم درباره قبایل هون و آتیلا یا درباره سایر فاتحانی که از اعماق دشتها و بیابانها و با سرکردگی بر قبایل چادرنشین تا یورش آوردن به اطراف، می‌توان دید. ولی وضع درباره اسلام اینچنین نیست؛ رهبری پیدا شده است و می‌توانیم از لحاظ مادی و تاریخی بگوییم رهبری با قدرت به اصطلاح انگلیسی، Liberty با لیبرتی فوق‌العاده نیرومند پیدا شده و همه قبایل چادرنشین بیابان عربستان را متحد کرده و بعد هم در نتیجه این اتحاد، قدرت نیرومندی یافته و

سرازیر شده به ممالک متمدن مجاور. حتی نظیر این در تاریخ عربستان، در هزارهٔ اول پیش از میلاد مسیح و هزارهٔ دوم پیش از مسیح هم اتفاق افتاده است، یعنی عربها از همان بیابان بیرون آمدند و تا به مصر هم رسیدند، هیکسوس‌ها (Hyksos)، فراعنهٔ هیکسوس در مصر، عرب بودند. بنابراین، این موضوع هم دوسه بار اتفاق افتاده است، ولی چنانکه عرض کردم، این یک قدرت مادی است که قسمتی را فرا می‌گیرد و بعد به تدریج آن قدرت و انرژی را از دست می‌دهد و خاموش می‌شود. اما دربارهٔ دین اسلام وضع این طور نیست، البته با قدرت مادی همهٔ قبایل عربستان را متحد کرد و بعد سرازیر شد، امپراتوری بیزانس را بُرد تا آناتولی امروز، آسیای صغیر، همهٔ بخشهای آسیای غربی را فتح کرد؛ شاهنشاهی ساسانی را به کلی منقرض کرد. همهٔ اینها درست، ولی چه شد که پایدار ماند؟ این پایداری یک امر معنوی است. از لحاظ معنوی، اقوام این مناطق را با زنجیر نامرئی، چنان به هم متصل کرد و چنان سطح معنویات آنها را بالا برد که هنوز هم پس از هزار و چهارصد سال از قدرت معنوی آن، برخلاف آنچه عده‌ای می‌گویند، کاسته نشده است. چگونه می‌توان از لحاظ تاریخی و مادی و اقتصادی توجیه کرد که بزرگترین مغزها در این قسمت از دنیا، تمام هم و کوشش خود را صرف فهم بیانات این نیدر یا رهبر کرده‌اند؛ ابن سینا، غزالی، محیی‌الدین ابن عربی، نصیرالدین طوسی یا دیگران، اینها کسانی بودند که در تاریخ بشر، مقامات درجه اول داشتند. اگر پنجاه نفر مغز متفکر در عالم بشمارند، یکی غزالی خواهد بود، یا نصیرالدین طوسی. چگونه است که در طی هزار و چهارصد سال بهترین و بزرگترین مغزهای متفکر، تمام اینها کوشش خود را صرف فهم سخنان او کنند و وقت خود را صرف کنند تا رسالت او را به نحو احسن انجام بدهند و دیگران را هم توجیه کنند. این از نظر مادی و اقتصادی و از جهات دیگر در فلسفهٔ تاریخ، قابل توجیه نیست. همین امر را شما در باب دین مسیح یا دین حضرت موسی و ادیان دیگر هم می‌توانید بگویید. بنابراین، ما در اینجا در باب شرح زندگانی حضرت رسول اکرم (ص) دو وظیفه داریم: یکی این وظیفه که از لحاظ تاریخی مولد و منشأ و محل بعثت این دین بزرگ و این پدیدهٔ الهی و معنوی بزرگ را از لحاظ تاریخی محض بررسی کنیم. وظیفهٔ دیگری هم داریم که در این بخش، از لحاظ تاریخی پای مانگ است، استدلالمان ضعیف است و پای چوبین بسیاری نمکین است و این بخش را با آیات و زبان وحی باید بررسی کنیم؛ یعنی با همان زبان معنوی و الهی که توانست جهانگیر شود و یکی از عالی‌ترین تمدنها و فرهنگهای جهانی را به وجود

آورد و قانونی که در حدّ خودش محکم‌ترین و طبیعی‌ترین قوانین عالم باشد. این قسمت را ما باید با زبان وحی که عبارت است از زبان خود قرآن و حدیث شریف و زبان اولیاء دین که از حقیقت این دین آگاهی داشته‌اند، توجیه کنیم.

مقدمه ما عبارت است از بحث در ابتدای ظهور حضرت رسول اکرم و البته مقدمه‌ای است تاریخی. برای فهم هر واقعه تاریخی محض باید مقدمات قبلی آن حادثه را نه از زمانهای خیلی پیش‌تر، بلکه نزدیکتر بررسی کنیم. باید ببینیم که در این سرزمین، چه وقایع و حوادثی و چه وضعی موجود بوده است و این وضع به چه سبب منجر به پیدایش چنین کسی شده است. تا ما وضع جغرافیایی و اجتماعی و دینی و سیاسی عربستان را مقارن ظهور حضرت رسول (ص) مورد بحث قرار ندهیم، به اهمیت این واقعه تاریخی پی نخواهیم برد و به درک آن نیز قادر نخواهیم بود. مقدمه دیگر در باب منابع تاریخ است.

هر حادثه‌ای، از راه Tradition به قول فرنگی‌ها و به قول علمای ما، نقل و حدیث، نوشته یا گفته، به ما می‌رسد. در زمانهای قدیم، علمای اسلامی ما، غرق در فهم ماهیت دین بودند و با خود حوادث تاریخی چندان سر و کار نداشتند. آنها برای تحصیل احکام و قوانین مقدّس اسلام، نیاز داشتند که بدانند، این احکام و قوانین از چه راهی به آنها رسیده است. طبیعی است که از راه اقوال و سخنان اولیای دین که آنچه به حضرت رسول (ص) مربوط است، به نام «حدیث» معروف است. ناقل حدیث، اگر کسی مشافهه از شخص رسول اکرم (ص)، این حدیث را شنیده باشد، حجّت است. یا اگر به یک واسطه، به شخص بسیار صدیق و مطمئن برسد و او را به این صفات بشناسد، پذیرفته است، ولی اگر عده این واسطه‌ها بیشتر و فاصله‌ها دورتر شود، طبیعی است که انسان از احاطه به همه اینها ناتوان است. بنابراین، طبیعی بود که علمی به نام «علم درایه» یعنی علم حدیث به وجود آید تا در راستگویی «و ثقّه بودن» و خوش حافظگی و شرایط دیگری که علمای حدیث برای یک راوی متقن و ثقّه نقل کرده‌اند، تحقیق کند. تک تک این گویندگان را که یکی از دیگری نقل کرده تا به خود حضرت یا به یکی از ائمه رسیده، همه اینها را مورد بررسی و شناسایی قرار دهد تا حدیثی برای آنها «حجّت» باشد و بتوانند به مضمون آن عمل کنند. این روش مستحکم در علم درایه و علم حدیث، با جزئی تغییر، در تاریخ هم قابل انطباق است. محققان تاریخ در فرنگستان، برای تحقیق در منابع یک حادثه تاریخی، اصول و قوانینی وضع کرده‌اند که به نام متود و

متودولوژی (méthodologie) تاریخ معروف است. در راهی که برای بیان مقدمات زندگی حضرت رسول و سیره آن حضرت، در پیش داریم، نیاز هست که این موارد را با توجه به منابعی به دست آوریم. درباره این منابع تحقیق کنیم و آن اصول را در نظر بگیریم. بحث درباره این اصول و مقدمات در باب منابع در اینجا ملال انگیز است و شاید چندان سودمند هم نباشد. ولی ما می‌توانیم در اینجا در باب منابع دست اول بحث کنیم. البته نه منابع دسته اول واقعی برای زندگی حضرت رسول، چون این منابع، همان کسانی بودند که در همان عهد در حوادث شرکت داشته‌اند و به دیگران نقل کرده‌اند، آنها مستقیماً به دست ما نرسیده است. اکنون باید ببینیم، این چند منبعی که در دست داریم، چگونه به ما رسیده است. مهم‌ترین منبع برای تاریخ زندگانی حضرت رسول، خود قرآن کریم است. قرآن کریم، به موجب آیه شریفه «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، به واسطه مسلمانان، با غیرت و کوشش فوق‌العاده‌ای، حفظ و نگه‌داشته شده و این در تاریخ کتابهای عالم و تاریخ ادیان بی‌سابقه است و قرآن مصون از تحریف و تبدیل تا به زمان ما رسیده است. همین‌طور هم با همین دقت و با همین غیرت و مجاهدت حفظ خواهد شد تا روز واپسین. مسلمانان به اندازه‌ای در حفظ این اثر بزرگ مجاهدت کرده‌اند که عده‌ای برای حفظ حریم قرآن از تعرض و تجاوز، گفتند که قرآن «قدیم»، است، مسبوق به زمان نیست. آنچه مایه فساد و تباهی و زوال است خود زمان است و زمان خود بزرگترین عامل نابودی است ولی هرچه خارج از حد زمان باشد، از بین رفتنی نیست. عده‌ای گفتند که قرآن، «کلام الله قدیم» است و مثل ذات خداوند «لا یزال» است. البته مقصود من ذکر این بحث کلامی نیست و قصد ندارم این مبحث را، که مایه بحثها و در دسرها شده است، بشکافم. بلکه مقصودم این است که گویندگان این سخن فقط و فقط برای اینکه بگویند این امری است مانند ذات لا یزال [الهی] و از هرگونه دست‌اندازی باید مصون باشد، چنین اعتقادی داشته‌اند. دقت در حفظ این اثر عظیم به اندازه‌ای رسید که اثری هشت یا ده جلدی تنها درباره حفظ رسم الخط این کتاب بزرگ نوشته شده است. از همان روز اول گفته‌اند که این خط و رسم مصحفی که در این کتاب شریف هست، به هیچ وجه قابل قیاس نیست و نباید به آن قیاس کرد که مثلاً یک جا «مشکوة» را با «واو» نوشته است و یکجا در آیه شریفه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» علماء را با «واو» نوشته است و در نظایر آن هزارها سعی کردند که به همین صورت محفوظ بماند؛ یعنی به همان ترتیبی که از زبان حضرت رسول شنیده و کاتب نوشته است، همان‌گونه حفظ شود.

بنابراین، این کتاب مقدّس مطمئن‌ترین اثر است، البته از لحاظ تاریخی عرض می‌کنم، از لحاظ دینی اعتقاد ما بالاتر از اینهاست، ولی از لحاظ تاریخی عرض می‌کنم، شما هیچ کتابی را در عالم سراغ ندارید که به این اندازه از دست‌بُرد حوادث مصون باشد و این خود معجزه است و تحقیق همین آیه شریفه که: «لَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». قرآن که وحی الهی است و توسط آن حضرت القاء شده است، هم دربارهٔ اموری است که بالاتر از زمان و مکان است، از لحاظ توحید خداوند و صفات او و نظایر این موضوعات، و هم از لحاظ احکام و قوانین و هم از لحاظ حوادثی که اتفاق افتاده است. این قرآن یک صورت کلی دارد که در لوح محفوظ الهی همیشه بوده است و صورت دیگری هم دارد که به تدریج و به مناسبت حوادث و وقایع بر قلب حضرت القاء و نازل شده است. بنابراین، قرآن برای سیرهٔ حضرت رسول (ص) و شرح حال آن حضرت محکم‌ترین و متقن‌ترین اثر است؛ متقن‌ترین اثر عالم دربارهٔ متقن‌ترین حادثهٔ عالم. پس از قرآن، مهم‌ترین سند «حدیث» است. حدیث را تعریف کردم که عبارت است از قول تقریر معصوم و غیر معصوم. البته اصحاب پیغمبر که پروانه‌وار به دور شمع وجود شریفش می‌گشتند، همهٔ سخنان و افعال و کلمات و حرکات و تقریراتش را به دقت ضبط می‌کردند. چون این امر تنها یک «حادثه» نبود؛ این داستان تیمور نیست که مثلاً به کسی بگوید: بیا و وقایع‌نگار باش یا فلان آژانس خبرگزاری که فلان واقعه را ببیند و به صورت تحریف‌شده‌ای به دیگران عرضه کند، نه، اینها متدین به دین بودند، یعنی به شخص حضرت رسول به عنوان یک شخص تاریخی از قبیل خودشان نگاه نمی‌کردند، بلکه به عنوان کسی که آورندهٔ «رسالت» است و همهٔ حرکات و رفتار و اعمال او مقدّس است و هر حرکتی که از او صادر می‌شود، از منبع وحی الهی است، این‌گونه با او می‌گشتند. همهٔ این موارد را با ولع تمام در حافظهٔ خود نگه می‌داشتند و بعد به نسل دیگر، به فرزندانشان خود یا کسانی که آن حضرت را ندیده بودند، منتقل می‌کردند. نسل بعدی که خود حضرت رسول را ندیده بودند، شوق و اشتیاقشان برای شرح احوال آن حضرت شدیدتر از خود «صحابه» بود؛ آنها چون ندیده بودند، آتش شوقشان تیزتر بود و می‌خواستند بدانند او چه موجودی بود که چنین امر عظیمی و چنین امانت بزرگی را آورده و این شور و ولولهٔ معنوی را در عالم به راه انداخته است. بنابراین، آنها با شور و ولع بیشتری همین الفاظ را از دهان آنها گرفتند و حفظ کردند و به عمل آوردند و نزد دیگران منتقل کردند. به تدریج حافظه‌ها یاری نکرد و محفوظات را به قید کتابت درآوردند. بدین

ترتیب منبع تازه‌ای در دین اسلام، پس از قرآن، پیدا شد و آن منبع «حدیث» است. من در اینجا به اختلاف مذاهب و فرقه‌های مختلف نمی‌پردازم، ولی دو نوع «حدیث» داریم: یکی مجموعه احادیثی است که از راه سنت و جماعت به ما رسیده است و ما آنها را مقدّس می‌داریم، یعنی آن بخشهایی که بر طبق قوانین علم الحدیث درست است، آن را مقدّس می‌شماریم و باور داریم. مجموعه دیگر احادیث، از راه خاندان اهل بیت عصمت و طهارت به ما رسیده است که البته در آنها جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. این دو مجموعه بزرگ، یکی مجموعه اهل سنت و جماعت: کتاب صحیح بخاری، کتاب [صحیح] مُسْلِم، صحیح ترمذی، صحیح ابن ماجه، موطأ مالک و از طرف دیگر مجموعه احادیث خودمان کتاب مستطاب کافی، کتاب مستطاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيْهَ وَ دِيْگَرِ آثَارِ، مجموعه احادیثی است که از دو سو به دست ما رسیده است و ما در این مجموعه‌های بزرگ، پس از قرآن کریم، شرح حال پیغمبر اسلام (ص) را در می‌یابیم و بررسی می‌کنیم. این دو منبع و مجموعه بزرگ، یعنی قرآن و حدیث، در درجه اول از لحاظ دینی و اعتقادی مهم است، و از لحاظ مورّخی که شاید اعتقادی هم به دین نداشته باشد، مهم است. اما منابع دیگری هم هست که فقط از لحاظ تاریخی اهمیت دارند، مجموعه روایاتی است که «راویان» نه به عنوان «حدیث» بلکه به عنوان «حمل اخبار» و از روی حسّ اشتیاقی که هر انسانی به دریافت واقعه‌ای دارد، یعنی فقط از روی عطش آگاهی و فرونشاندن این عطش، اخبار حضرت را ضبط می‌کردند. این مجموعه‌ها را از جهتی می‌توان «حدیث» خواند و از جهتی نمی‌توان. بلکه فقط «تاریخ» محض هستند و خوشبختانه آنها را در دست هم داریم، البته نه بلافاصله از زمان خود حضرت یا از زمان خلفای راشدین، بلکه یک قدم جلوتر. مهم‌ترین منبعی که ما اکنون از این جهت در دست داریم، سیره ابن هشام است که تلخیص و تفسیر و نوع پیراسته‌ای است از سیره محمد بن اسحاق معروف که در سال ۱۵۰ هجری فوت کرده است. متن سیره محمد بن اسحاق در دست نیست، ولی ظاهراً در این اواخر، در یکی از کتابخانه‌های مراکش، بخش بسیار کوچکی از متن خود سیره ابن اسحاق پیدا شده است. اما تلخیص و تفسیر یا به اصطلاح پیراسته این سیره که معروف به سیره ابن هشام است، خوشبختانه در دست است. در جلسات آینده بقیه بحث را راجع به منابع به پایان می‌رسانم و سپس شروع می‌کنم به بیان وضع اجتماعی و وضع سیاسی و دینی عربستان مقارن با ظهور حضرت رسول.